

مصطفی راغب ۱۰ شب با همشهری‌هایش از ایران و حسین ^(ع) خواند

واسه هر کی عاشق این وطنه



محمدحسین سلطانی خبرنگار

سینما اوکسین اهواز در زمان جنگ، شد انبار غذا و کالا برای جبهه، چند باری هم با توپخانه‌های بعضی‌ها سلام‌وعلیک داشت و حتی در اطرافش شهید هم داده. اوکسین اولین مکانی نبود که در زمان دفاع، تغییر کاربری داد؛ آخرینش هم نخواهد بود. بگذارید هم‌زمانی و هم‌مکانی از سینما اوکسین فاصله بگیریم. باید ۴۰ سالی از آن روزها فاصله بگیریم و چیزی نزدیک به ۸۰۰ کیلومتر از اهواز دور شویم. ماشین را که بیندازید در جاده اهواز- امیدیه، باید از خوزستان خارج شوید. جاده سمیرم را بگیرید و قطب‌نما را مستقیم به طرف شرق تنظیم کنید. بعد از آن، پچسبید به مرز شیراز و اصفهان. جاده آباده را هم رد کنید و بروید یزد. یزد مقصد است. یزد همیشه در محرم‌ها مقصد است. در یزد سراغ پاساژی را بگیرید که راغب در آن خوانده. پاپ نه! سنتی نه! و اصلاً کنسرت هم نه! همان پاساژی که راغب درش نوحه خوانده، همان جایی که ملت ریختند

و به تغییر کاربری وادارش کردند. بله! این از ویژگی‌های جنگ است که خواص هر چیز را تغییر می‌دهد. پاساژ را حسینیه می‌کند و سینما را انبار غلات. جنگ، و اصولاً هر محدودیتی، از هر موجود زنده و غیرزنده‌ای ظرفیت‌های مختلفی را آزاد می‌کند. شاید همین چند ماه قبل اگر از راغب می‌پرسیدیم که ممکن است روزی در پاساژ شهرتان، همراه چند هزار نفر با «ایران ای مرز پرگهر» ضرب سینه‌زنی بگیري، قطعاً به عقلتان شک می‌کرد. اما روزگار کارهایی را به آدم محول می‌کند که شاید در خواب هم نشود شکل و شمایلش را در نظر گرفت. با این‌همه، مسئله این متن درباره سینما اوکسین یا پاساژ یزدی نیست؛ داستان اصلی درباره خود راغب است. کسی که هر سال از تهران می‌کوبد و برمی‌گردد شهرشان برای محرم. مثل خیلی‌ها که به حسینیه‌های شهرشان تعصب دارند. این ویژگی حسین است که آدم‌ها را بازمی‌گرداند به اصل‌شان. در غربت از حسین گفتن سخت است. راغب هم ذیل همین قاعده بازمی‌گردد به شهرش. البته این بار با دفعات قبلی یک فرق می‌کند. بگذارید داستان را از اولش تعریف کنیم.

توزیع عادلانه خواندن از حسین در تمام جغرافیا

در ابتدای جنگ برای هیچ کس، هنر مسئله نیست. هنر اصولاً در جنگ نظاره‌گر می‌شود تا ثمره‌اش را چند ماه بعد، در زمان صلح، به بازماندگان برساند. نگاهی به تولیدات هنری در جنگ جهانی اول و دوم بیندازید؛ هیچ خبری نیست. استودیوهای فیلم‌سازی تعطیل می‌شوند، موسیقی خاموش می‌شود. کلاً خبری از هنر نیست. اگر کسی کاری هم می‌کند، زیر نظر وزارت‌های جنگ است که یکی‌دوتا «پروزی اراده» می‌سازند و تمام. سیل تولیدات، می‌ماند بعد از جنگ که به راه می‌افتد. اما در این طرف جهان و با تغییر مختصات زمانی، اوضاع فرق می‌کند. حالا هنر بخشی از جنگ می‌شود و زمان آتش‌بس می‌شود همان موقعی که جامعه باید قوای معنوی خود را به دست بیاورد.

نقش هنر مند در این جریان چیست؟ او حلقه واسط است. حلقه‌ای که به ارزش‌های جامعه متصل می‌شود و آن را برای مردم بازتولید می‌کند. کاری که راغب ابتدا در یزد و بعد در تهران و دوباره در یزد انجام داد، دقیقاً همین است. او در میانه مراسم‌های یزد، کار را تعطیل می‌کند و می‌آید تا در خیمه هنر تالار وحدت، اجرای

بانوی هنر مند یکی از شاگردان مستقیم من در کلاس‌های طراحی بود که در آن زمان بدون دریافت هزینه برگزار می‌شد.»

وی همچنین از شخصیت شهیده عالیخانی این گونه یاد کرد: «وی انسانی با احساس، پرتلاش و بسیار پرکار بود. من به بسیاری از دانشجویان از جمله شهیده عالیخانی تمرین می‌دادم. شهیده عالیخانی نسبت دوری با مرحوم ابوالفضل عالی داشت که هم در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد و هم در حوزه هنری فعالیت داشت.»

این نقاش در باره روند هنری شهیده عالیخانی افزود: «ما ابتدا در حوزه طراحی کار می‌کردیم و بعدها به سمت رنگ رفتهیم و ایشان شروع به انجام کار های موضوعی کرد. من در تدریس هایم مفاهیمی را که در دانشگاه به صورت آکادمیک، مدرن و سنتی تدریس می‌شد، به شاگردان منتقل می‌کردم. شهیده

اجرای تهران که تمام می‌شود، به شهرش بازمی‌گردد. با هیئت آزادشهر اشعار را هماهنگ کرده. رسم است که یزدی‌ها چند روز قبل از محرم، اشعار و نوع خواندن را تمرین می‌کنند. چیزی شبیه به ارکستر. باید آن ضرب‌بین جلو دراهای هیئت دربیاید تا مردم ریتم دستشان بیابد و بتوانند ضرب‌سینه‌زنی و خواندن را همراهی کنند. تا همین جای داستان، سینه‌زنی یزدی چیزی بیش از یک عزاداری ساده است؛ به نوعی حراست از یک سنت است که با بافت تاریخی جامعه پیوست دارد. شعر درش اهمیت دارد. ریتم و آهنگش دم‌دمستی نیست. کلیت کار نمادی است از یک کار جمعی. یک گروه بیست تا بیست و چند نفره، یک دسته چند هزار نفری را راهبری می‌کنند بدون آنکه ضرب ناقص شود. به روز است و اشعاری شبیه به ترانه هم در آن جای می‌گیرد.

این قاب حالا نیازمند دو تصویر دیگر است: یکی، مداحی که بتواند درست بخواند؛ دیگر، شعری که به روی نواب نشیند.

مداح، راغب می‌شود و شعر هم در باره ایران و «ای ایران ای مرز پرگهر». موجی که کریمی در تهران راه انداخته، حالا به یزد می‌رسد. با این‌همه، انگار باز هم چیزی در این قاب کم است. باید محیط اجرا هم جایی بیرون از حسینیه باشد. باید جایی بر سینه کوبیده‌شود که هر روز مردم از آن تردد می‌کنند و قلب تپنده شهر است. در تهران هم داستان از همین قرار است. هیئت‌های اصلی تهران در روز عاشورا از بازار بیرون می‌آیند. هیئت‌های بازار سر و شکلشان فرق می‌کند، ادبیاتشان هم. حالا این مشی و حرکت به یزد رسوخ می‌کند. با این تفاوت که محیط انتخاب‌شده مدرن‌تر است. راغب در یکی از پاساژهای معروف آزادشهر می‌خواند؛ جایی نزدیک میدان صنعت و در سست کنار گوشِ درواغه شهید صدوقی. جایی که مظهر مدرنیته در شهر است و شاید یکی از پرفرت‌آمدترین نقاط آن. برای راغب یک سن ساده درست کرده‌اند با یکی از این برهای آماده. معلوم است تصمیم جابه‌جایی مکان نوحه‌خوانی راغب از حسینیه به مرکز شهر، خیلی هم از پیش تعیین‌شده نبوده. کار به سرعت اتفاق

وقتی فرم، مردم را به میدان می‌آورد

جدی‌ترین نقطه تمایز عزاداری در شکل و شیوه یزدی، مسئله مشارکت فرد حاضر در عزاداری است. او تنها مستمع نیست، و اصلاً در شیوه عزاداری یزدی، «مستمع» چندان معنا ندارد. در چنین مدلی، مداح فقط کسی نیست که شعر را می‌خواند و مردم با او ضرب می‌گیرند. او رهبر ارکستر است. ملودی نوحه یزدی با مردم کامل می‌شود. نمونه کاملش هم همان سینه‌زنی معروف «الله‌الله» است: «الله‌الله کو صبح فتح و ظفر / کی می‌آید پایان رنج بشر» نوحه‌هایی که اجرای آن بدون دسته عزاداری اصلاً ممکن نیست و ضرب و خواندن مردم باید در آن وجود داشته باشد. حالا میزان همراهی مردم در این سبک از مداحی را بگذارید کنار اهمیت همبستگی ملی در زمان کنونی. اینجااست که «ای ایران ای مرز پرگهر» و سینه‌زنی یزدی معنا پیدا می‌کند، و اینجاست که فرم، معنای کل محتوا را تغییر می‌دهد و شدت می‌بخشد.

در شب‌های دیگر، راغب «ای مرز پرگهر» را در حسینیه آزادشهر هم اجرا می‌کند تا قاب با تغییر مکان، باز هم معنای تازه‌ای پیدا کند. حالا معنای کار راغب در نزدیک‌ترین شکل ممکن به کار محمود کریمی قرار می‌گیرد. البته این تنها حرکت مهم این خواننده و مداح در محرم ۱۴۴۷ نبود. او در حسینیه آزادشهر هم قطعات عجیبی را اجرا می‌کند که اکثریت آن‌ها حائز یک نکته مهم هستند: اکثر قطعات جدیدند و شعر تکراری چندان اجرا نمی‌شود. این یعنی راغب به شهرش رفته که صرفاً شعر بخواند و سوز دلی را بلند کند. برای او محرم تفریح و سیاحت نیست. مهم، بخشی از شخصیت و کاراکتر راغب را شکل می‌دهد. او با شعر جدید به مصاف لشکر یزد رفته و هر سال با نفسی تازه از حسین می‌خواند.

در یکی از این شب‌ها، مردم دست‌هایشان را بالا می‌برند و راغب می‌خواند و پس از هر مصرع، بر سینه می‌کوبند:

«تو نیازی نداری به گریه من

تو نیازی نداری به ناله من

ولی گریه واسه تو

درده درمون می‌کنه

حال منو خوب می‌کنه

ساده بگم، ساده بگم

قلیمو آروم می‌کنه»

عالیخانی بعدها به حوزه هنر‌های تجسمی وارد شد و در دانشکده‌ها و مؤسسات خارج از حوزه نیز مشغول به تدریس بود. او چندین نمایشگاه خوب برگزار کرد و حتی در گالری مرحوم ابوالفضل عالی آثار خود را به نمایش گذاشت که کارهای بسیار متنوع و خوبی بودند.»

این هنر مند در ادامه گفت: «شهیده عالیخانی بسیار با احساس کار می‌کرد و کم‌کم زبان شخصی خود را پیدا کرده بود که این زبان در برخی مناظر نقاشی‌اش به خوبی مشهود است. او علاوه بر کارهای ذوقی، دنیای شخصی خود را نیز تجربه می‌کرد. اما نکته‌ای که وجود داشت، این بود که این گروه بانوان هنر مند باید منسجم‌تر می‌شدند و آثارشان به چاپ می‌رسید و تبدیل به کتاب می‌شد.» وی در ادامه گفت: «من در سال ۸۲، حوزه هنری را ترک کردم. اما همچنان با حوزه هنری ارتباط دارم چراکه آثار و شاگردانم هنوز آنجا هستند اما منصوره

می‌افتد. راغب پشت میکروفن می‌رود. سیستم صوتی هم چندان شبیه سیستم هیئت‌های تهران نیست. اما خوب، کار اگر دلی باشد، بُعد منزل و این چیزها داستان را بر هم نمی‌زند. راغب شروع به خواندن می‌کند: «تو حواست به من و کار منه» (جمعیت «کار منه» را تکرار می‌کند) «واسه هر کی عاشق این وطنه» («این وطنه» تکرار می‌شود)

«واسه ایران که همه جان و تنه» (دو مرتبه تکرار می‌شود)

«تو دعا کن که دعای تو ز راه روشته»

جمعیت دست‌ها را به سمت آسمان می‌گیرد و بخش آخر را چند مرتبه تکرار می‌کنند. راغب می‌خواند: «مهر تو چون»

جمعیت دست‌به‌سینه شده و گوشه‌هایی را که راغب می‌خواند، جواب می‌دهند:

راغب: «مهر تو چون» / جمعیت: «شد پیشه‌ام»

راغب: «دواز تو نیست» / جمعیت: «اندیشه‌ام»

حالا راغب از میکروفن فاصله می‌گیرد و باقی شعر را مردم می‌خوانند:

«در راه تو کی ارزشی دارد این جان ما / پاپنده باد خاک ایران ما»

حالا جمعیت دست‌ها را بالا می‌برد و با همین بیت چند بار بر سینه می‌کوبد. شاید حسین گل گلاب، شاعر «ای ایران»، هیچ‌گاه گمان نمی‌کرد روزی شعری که پس از اشغال ایران توسط روس و انگلیس سروده

را در یکی از پاساژهای یزد مردم بخوانند و با آن سینه بزنند.

گل گلاب هیچ‌گاه فکر نمی‌کرد شاعری خوش ذوق در ابتدای شعرش از امام حسین (ع) و اهل بیت بخواهد که برای ایران دعا کنند. چند دقیقه بیشتر زمان لازم نیست تا این مراسم در سرتاسر کشور پخش شود.

تصویر خلق‌شده در پاساژ آزادشهر، در کنار هیئت محمود کریمی در تهران و «ای ایران» خواندنش، در کنار مجتبی رضضانی و پرچم ایران در هینش، کنار جاوشی و قطعه «علاج» و البته بسیاری دیگر از مداحان و خوانندگانی قرار می‌گیرد که در طی این مدت تولید اثر کرده‌اند. با این تفاوت که در کار راغب، وجه تمایزی وجود دارد که در باقی آثار نیست.

جمعیت مصراع آخر را با یکدیگر تکرار می‌کند و بر سینه می‌کوبد. راغب دوباره می‌خواند:

«من نیازم تو رو ره لحظه صدا کرده»

ایسن مصرع از چند مرتبه تکرار می‌کند و هر بار که تمام می‌کشند، جمعیت چند هزار نفری حسینیه آزادشهر فریاد می‌کشد: «حسین» و بر سینه می‌کوبد. این حسین گفتن تا ادامه شعر پیدا می‌کند.

هیچ سازی خارج نمی‌زند. هیچ دستی زودتر پایین نمی‌آید. انگار بچه‌های آزادشهر یزد، با این ریتم‌ها که هر سال تازه می‌شود، زندگی کرده‌اند. ریتم‌هایی که می‌توانند با شعر «چشم‌ها را باید شست/ جور دیگر باید دید» سپهری ضرب آهنگشان را تنظیم کنند تا ترانه‌هایی که راغب برای امام حسین خوانده، و به ظاهر بسیار ساده در نظر می‌آید. با این حال، وقتی در قامت فرم قرار می‌گیرند، حاصل چیزی شبیه به یک ارکستر تئاتر حماسی و آیینی می‌شود. فرمی که به هیچ‌عنوان در آن، تراژدی در حد تراژدی باقی نمی‌ماند و به سرعت بدل به حماسه و صدای رزم می‌شود. حتی اگر شعر، حزن محض باشد.

ترانه‌های راغب شاید در مجالس یزد جدید باشد. شاید مراسم حسین را در پاساژ و مال برگزار کردن، غریب به نظر برسد. اینکه یک خواننده در جایگاه مداح قرار بگیرد، هم همین‌طور. و اصلاً شاید بسیاری «ای مرز پرگهر» خواندن در مداحی، به مذاقشان خوش نیاید. اما ترکیب همه این‌ها با هم، یک تصویر خلق می‌کند. تصویری که شبیه است به دهه شصت؛ دیو کردن انبار غلات در سینما. همان‌طور که آن روزها کسی نگفت چرا سینما شده مکان استراتژیک جنگی، امروز هم اگر پاساژ بشود حسینیه، نه تنها اشتباه نیست، بلکه تصمیمی است راهبردی؛ تصمیمی که تنها از فکر و نگاه هنر متعهد بیرون می‌آید. هنر مدلی که خارج نمی‌خواند و از اجرای زنده نوحه تازه در مقابل هزاران نفر ترسی ندارد. مداحی که بچه یزد است و با سینه‌زنی فعالانه مردم آشناست. کسی که می‌داند این فرم چه کارهایی را می‌تواند انجام دهد و از پس چه چیزهایی برمی‌آید.

حالا راغب یکی دیگر از کسانی است که گوشه‌ای از ظرفیت انسان ایرانی را به ظهور رسانده. کسی که سال گذشته به دنبال احیای چار پایه‌خوانی بود، حالا به دنبال آن است که سرودهای ملی و میهنی را به حسینیه بیاورد، یا اینکه با ساده‌ترین ترانه‌ها، از حسین‌بن‌علی بگوید.

اثر عاشورایی شهیده منصوره عالیخانی، کاری بود که نیمه تمام ماند

عالیخانی و چند نفر دیگر همچنان در حوزه فعال بودند. «کاظم چلیپا در باره موضوعاتی که شهیده عالیخانی روی آن‌ها کار می‌کرد، گفت: «یکی از محورهای کار؛ واقعه عاشورا بود که آن زمان بسیاری از کارها حول همین موضوع شکل می‌گرفت، زیرا سیاست‌گذاری حوزه بر سه محور تولید، نمونه‌سازی و آموزش استوار بود. علاقه شهیده عالیخانی بیشتر در حوزه تدریس و نمونه‌سازی بود و آخرین کاری که انجام داد، موضوع واقعه عاشورا بود که متأسفانه نیمه کاره ماند.»

وی در پایان تأکید کرد: «تنها نکته این است که باید برای تجلیل از این شهید بزرگوار یک کتاب یا پروشور منتشر و بیشتر معرفی می‌شد. بسیاری از جوانان، مشتاق حضور و فعالیت در حوزه هنری هستند و حوزه هنری باید این افراد را دریابد، به آن‌ها میدان دهد و امکانات لازم را برای آن‌ها فراهم کند.»